

سخنی چند درباره ادبیات امروزه*

پرویز ناتل خانلری

امروز دو گروه مختلف و متمایز در عرصه ادبیات فارسی دیده می‌شود. گروه نخستین که باید آن را گروه ادیبان خواند به اصالت لفظ ایمان دارند و آثار پیشینیان را سرمشق جاویدان می‌شمارند. در نظر ایشان بزرگان نظم و نثر فارسی تا قرن هشتم مظهر کمال‌اند و کوشش شاعر و نویسنده امروزی باید در آن مقصور شود که از ایشان تقلید کند و به آن پایه اگر نرسد نزدیک شود (زیرا که در کنه ضمیر خویش آن مقام را وصول‌ناپذیر می‌دانند) این گروه نمی‌دانند که ابداع معانی مقدم بر بیان است و به این سبب بیان را به‌جای آنکه وسیله‌ای بشمارند غایت مقصود پنداشته‌اند. قواعد کهنه‌ای را که هزار سال پیش در زبان عربی و به تناسب احتیاجات آن زبان در آن زمان به نام «معانی و بیان» به وجود آمده هنوز از قوانین مسلم و اطاعت آنها را وظیفه اجباری اتباع کشور ادب می‌شمارند. با امور واقعی زندگانی امروزی سر و کاری ندارند - یا بهتر بگوییم

* سخن، سال اول، صص ۴ تا ۷.

میان این امور و ادبیات رابطه‌ای نمی‌بینند و به این بیگانگان پروانه دخول به قلمرو ادب نمی‌دهند.

می‌گویند که سخن به بزرگان قدیم ختم شده است. به این سبب در شیوه‌های تازه ادبیات (مانند نمایش و داستان و جز اینها) به چشم حقارت می‌نگرند و آنها را پیش آثار فضیلتی قدیم پست و ناچیز و کم‌بها می‌دانند. «فصاحت» سرمنزلی است که مشتاق وصول بدانند. «انسجام» و «سلاست» و «سهولت» و «جزالت» در این راه تاریک ناپیدا، پلهای لیز و لغزنده‌ای است که بر منجلا ب‌ها و پرتگاه‌های «غرابت» و «مخالفت قیاس» و «تنافر» و «تعقید» بسته‌اند.

مؤمن وار به ستایش الفاظ (و البته الفاظی که به شرف استعمال بزرگان نائل شده‌اند) کمر بسته و از هرچه جز آن است چشم پوشیده‌اند. البته به آثاری که به صورت بر شیوه استادان قدیم نباشد اعتنایی نمی‌کنند و اینگونه نوشته‌ها را درخور آن نمی‌دانند که وقت گرانبهای خود را به خواندن آنها تلف کنند. اما اگر گاهی برای تظاهر به سعه مشرب، داستانی یا نمایشنامه‌ای را بخوانند در آن فقط سلسله‌های به هم پیوسته الفاظ مانند رشته تسبیح می‌بینند و عیبهای لفظی در آن جسته از سر غیرت فغان برمی‌آورند که نویسنده به قوانین مقدس الفاظ اهانت کرده و احکام واجب آنها را پشت گوش انداخته است.

هستند در این میان کسانی که با ادبیات مغرب‌زمین آشنایی دارند. اما اینان در شکسپیر و هوگو و گوته و تولستوی از همان گوشه چشم می‌نگرند که فردوسی و سعدی و مولوی و حافظ را دیده‌اند. غافلند که در هنرهای زیبا آنچه گوناگون و رنگارنگ جلوه می‌کند و در این جلوه زیبایی‌های دل‌انگیز هوش‌ربا

پدیدار می‌سازد صورتی خاص است که هر هنرمندی به حسب ذوق و قریحه شخصی خویش به یکی از حقایق معروف و معانی متداول بخشیده است. نتیجه این غفلت است که در آثار بزرگان کشورهای دیگر ماحصل بیان و لبّ سخن را می‌جویند و می‌کوشند که نکته و پندی از آنها بیرون بکشند به گمان آنکه غایت مطلوب همین بوده است. آنگاه این عصاره مغشوش را با لبّ لباب حدیقه و گلستان و مثنوی و غزل‌های حافظ می‌سنجند و اغلب به این نتیجه کودکانه می‌رسند که تر و خشکی نیست جز آنچه پیشینیان ما گفته‌اند و از هرچه هست گفتار ایشان ما را بس است.

جماعت «پارسی پرستان» اگرچه با بعضی از این گروه مخالفت دارند خود از زمره ایشان به‌شمار می‌روند، زیرا لفظ را مقدم بر معنی و برتر از آن گرفته و گمان برده‌اند که با جعل و وضع الفاظ مجرد وسعت و غنائی به زبان فارسی می‌توان بخشید و این خطا نتیجه همان ایمان به اصالت الفاظ است.

آثار گروه «ادیبان» از نظم و نثر به عتیقه‌های قلبی می‌ماند که اگرچه ساده‌ذهنان را ممکن است فریب بدهد و در نظر ایشان بهایی داشته باشد پیش اهل نظر به پیشیزی نمی‌ارزد.

هواخواهان این گروه فراوان نیستند اما خود ایشان هم از این بابت گله‌ای ندارند زیرا ادبیات را برتر از دسترس عامه می‌دانند و گاهی همین کمی مشتری را برهان نفاست کالای خود می‌شمارند غافل از آنکه همچنان دلیل فساد کالا نیز می‌تواند باشد.

اما گروه دوم: ایشان را «نورسیدگان» باید خواند. به ادبیات قدیم فارسی پایند نیستند زیرا از آن اطلاع درستی ندارند. چند سطر از گلستان و کلیله در

دبیرستان خوانده و قول معلم را که درباره حسن انشاء این دو کتاب مبالغه می کرده است باور نکرده‌اند. بعد هم چند بار از دیوان حافظ فال گرفته و چند رباعی خیام را درباره اغتنام فرصت از بر کرده‌اند.

سپس رمان خوانده‌اند. و ابتدا ترجمه فارسی رمان‌ها را خوانده‌اند. بیشتر رمان‌هایی که به فارسی ترجمه شده پست و بی‌مقدار و کار نویسندگان بازاری اروپاست. ایشان از خواندن این داستان‌ها لذت برده‌اند. راهنمایی نداشته‌اند تا دقایق و لطایف ادبیات جدید دنیا را به ایشان گوشزد کند. سپس با همان نظریه که از خواندن رمان‌های فارسی کسب کرده بودند به خواندن کتاب‌های اروپایی پرداخته‌اند. گمان برده‌اند که در داستان‌نویسی آنچه مهمتر است جعل واقع‌های است، پس دست به نویسندگی زده‌اند. رمان نوشته‌اند و امروز پشت شیشه هر کتابفروشی ده‌ها جلد از این نوبرهای ادبیات جدید فارسی دیده می‌شود.

هدف نورسیدگان به‌خلاف ادیبان ذوق عامه است. هرچه نسخه کتابشان بیشتر فروخته شود بیشتر به خود می‌بالند. پس برای اینکه عوام لذت ببرند می‌کوشند که بر وفق ذوق و سلیقه ایشان بنویسند. موضوع‌هایی را اختیار می‌کنند که عامه بپسندد. این مطالب با حوادث عجیب غیرطبیعی است که کنجکاوی ساده‌ذهنان را برمی‌انگیزد یا نکات اخلاقی مبتذل و بازاری که به بهانه مذمت شهوات آنها را تحریک می‌کند.

این گروه به سراغ معانی نرفته و بیان را پر سهل گرفته‌اند. وسعت دایره الفاظشان از حدود اصطلاحات روزانه و روزنامه‌ای در نمی‌گذرد. نه لطفی در سخن و نه دقتی در معنی. قوانین فصاحت قدیم را فرو گذاشته بلکه نیاموخته و قوانین تازه‌ای نیافته‌اند تا بدانها پابند باشند. از مقالات روزنامه که بگذریم بیشتر

داستان می‌نویسند زیرا داستان است که بیشتر خواننده دارد. در این داستان‌ها، ضمن وقایع عادی بی‌معنی و گاهی نامعقول و بی‌تناسب، ظواهر اشخاص به شتاب و سهل‌انگاری وصف شده، زیرا تعمق در روحيات زحمت دارد؛ زحمت مستلزم فداکاری است و فداکاری ایمان می‌خواهد. اما این نورسیدگان که دنبال ذوق عامه می‌روند به کار ایمان ندارند.

با این همه از دعوی خالی نیستند. شنیده‌اند که بزرگان ادبیات دنیا رمان نوشته‌اند. ایشان هم که رمان می‌نویسند، پس از بزرگان هستند. استقبال عامه هم این حسن ظنی را که به خود دارند تأیید می‌کند. آنگاه دعوی می‌کنند و خود را مؤسس ادبیات جدید فارسی و یکی از عجایب هفتگانه دنیای معاصر می‌پندارند و اگر کسی خرده‌ای بر ایشان بگیرد او را مغرض و حسود و بدطینت و فرومایه می‌خوانند.

در میان این دو گروه معدودی نیز هستند که با ادبیات حقیقی دنیا آشنا شده‌اند و این آشنایی در ایشان تأثیر کرده است. بعضی از اینان خوب می‌فهمند اما قریحه نویسنده‌گی ندارند. کسانی هستند که در ابداع معانی هنرمندند و در بیان لغزشهایی دارند. بعضی بیان خوب دارند اما مبتکر نیستند و انتحال یا اقتباس می‌کنند. سرنوشت آینده ادبیات فارسی به دست همین معدود سپرده شده زیرا در این راه شرط اول قدم تشخیص درست است و چون از این مرحله بگذریم احتراز از تعصب‌ها و کهنه‌پرستی‌های ادیبان و سهل‌انگاری و شتاب و بی‌مایگی نورسیدگان آسان خواهد بود.

از نکاتی که برای احیای ادبیات فارسی ضروری است نخست آنست که همه به لزوم تغییر و تجدید آن ایمان بیاوریم و از سر جهل و تعصب با این حقیقت ساده و مسلم مخالفت نکنیم.

دانستن این نکته که ادبیات قدیم فارسی در دنیای ادب مقامی عالی دارد نباید موجب شود که تغییر آن را جایز نشماریم و خود را به ادبیات جدیدی درخور احتیاجات امروزی محتاج نبینیم. تخت جمشید و طاق کسری از نمونه‌های عالی معماری است ولی آیا برای احتیاجات امروز می‌توان از طرح همان بناها تقلید کرد یا از ساختن بنای تازه چشم پوشید؟

اما از تجربیات گذشتگان سودها می‌توان برد و بناهای نو را به این وسیله زیباتر و مناسب‌تر می‌توان ساخت.

نکته دوم به دست آوردن میزان و مقیاس جدیدی است. موازین قدیم برای سنجش آثار کهن شاید کافی بود، اما امروز دیگر آن ابزار کهن را به کار نمی‌توان برد. علم معانی و بیان میزان سنجش ادبیات شمرده می‌شد وقتی که ادبیات به شعر، و شعر به قصیده و قطعه و غزل و رباعی منحصر بود. امروز ادبیات در دنیای پهناور انواع دیگری یافته است که قوانین کهنه را بر آنها منطبق نمی‌توان کرد. پس باید میزان نوی به دست آورد و این میزان نو را باید از مللی اقتباس کرد که انواع تازه را پرورده و به کمال رسانیده‌اند.

چون این مقیاس به دست آمد ادبیات کهنه و نو را با آن می‌توان سنجید و نقص و کمال هر یک را دریافت و در این راه با قدمهای استوار پیش رفت.